

و از فریاد حوصلگی و نیک سگالی آن کتی خدیو سرگروسی بکام دل سده پش معبود خویش نمایند و کفایت این کسری سگ
 همان طرز که او را بخور جهان گرداند کلید حسن این ملک صورت سپرده که شایسته کارهای شوار و توفیق با بدخا پنجه شمشیر
 از راه مقدر شمس است و در پیمان از لونه ناصیه نوزانی آن خدیو فتنک این نقش بدیع سخاوند ساده لوحان است تا
 انصاف کنن از دیدن آثار این دولت بدترین بخر اعتراف کریزند از مدو چه سره کشی این مراد بنازکی و نخستین عیدت بگیا
 نوید فیروزی سیدن و معاودت فرمودن حضرت شمس است بدار الاقال قحور گذارش این استان موثر فرمای این اجتناب
 چنانست که بزنجی معتقدان در دست پین است کوی از بار شرفی امن معروض داشته که نیز اقبال روز افزون این دولت است
 چون در شهر در شک نصرت قرین لوامع ظهور دارد و چنانچه اسمعیل نام افغانی که داود او را خطاب خان عالی داده بود در
 قاشلان در کستان عام غبار آلود مذلت گشت و با این حال ایمان بشکر منصور را رای انت کبری و رود ریات جهالمسا
 انوار فیروز سندی از شرف اقبال اثر گشت که یکس باس مارج ادب نمود این را بصیغ نمی توانمند صرح کرد ایند از نشستن
 ایستادند و زبک پازان بارگاه و الافزود که سامان بایش عانید که عاگر کرد و شکوه از راه و پسا کشتگان باین بار شتاب
 قاسم خان بدار الخلافه که حضرت فرمودند که در سر انجام منازل دریا تیری بدست می خاند و اندک فرصت جدا و آن کار شاس
 کا چندین ساله را بر پایه انجام دادند از آنجا که اساطیر انش و سپلاطین فتنک کار امر وزیر ابفردا گذشتن در بیج امر
 نپسندیده اند در سوانح ملکی گویند که ترنم زدن شمشیر و الا درین شورش موسم بارانی که بسا کوشش نشان بارگاه کار گذار
 بر بناه توقف باز دارد و توسل بسبب افاض نمود و روز بان هم داد ماه یله موافق کیش بیت و تخم روح الا خراز
 و اساطیر همچو حضرت فرمود شاه شد از خانه دولت سوار خانه دولت شد از بخت یار
 گو که چون ملک آرا پسته ماه علم تا بفلک خاسته بیگل فیلان زیرین خم کلید
 زلزله در عصر عالم گفت عنایت والا ان بود که از دار الخلافه که بارنجی از خاصان اچیکان بساط
 بر راه دریا توجه فرمایند و چساکر کردن شکوه از آنجا که یکی ستانی نماید سر چند موسم آن نبود که شکر ان در خورشید
 اما چون بیو عالم را نظیر بر اشتهام ملک بود و سودگی سپاه را در دفع مخالف اندیشد و در اثار راه با چندی ارشاد استگان
 خطاب فرمودند که دوش در چپ از عالم غیب در نشا شمال کشاده چنان ریشگاه باطن حقیقت پژوه جلوه دادند که در
 فرضی و کتبه زمانی نوید فتوحات عالم شرف سرت افزای سوانح کرد و دو ساکنان آن منزه بدست روز افزون منطلال
 عاقبت عشرت پایشان غاندا زوز حوالی موضع باره از مضافات دار الملک کرده و رود اقبال شد و آن سرزمین بقدم